

دکتر بیل مونس، موعظه بالای کوه، درس ششم، متی ۵:۲۱، و ادامه آن اعمال نیک و پسندیده، بخش اول

بیل مونس و تد هیلدبرانت ©

این دکتر بیل مونس در تدریس خود در مورد موعظه بالای کوه است. این جلسه ششم در مورد متی ۵:۲۱ و پس از آن، اعمال عدالت بیشتر، بخش ۱ است.

کلمه یونانی برای تحقق بخشیدن، را، pleirao من می‌خواستم به سرعت نظر باب را دنبال کنم، و کلمه BDAG بیرون آوردم و اجازه دهید طیف معانی که او به آن اشاره کرد را برای شما بیان کنم. اول اینکه چیزها را به ترتیب فراوانی قرار نمی‌دهد، بنابراین آنها دستورالعمل متفاوتی دارند، اما مدخل شماره یک پر کردن یا تحقق بخشیدن است، به عبارت دیگر، پر کردن یا تحقق بخشیدن، و آنها مثال‌هایی از کسی دارند که از عطرها می‌خورد و پر می‌شود، بوی عطر، پر کردن خانه، بنابراین منظورم این است که شما حتی می‌توانید از آن مدخل، حس کامل کردن، تمام کردن، و این نوع چیزها را برای نبوت دریافت کنید.

شماره دو به معنای تکمیل یک دوره زمانی، پر کردن، تکمیل کردن یا تمام کردن است. شماره سه به معنای به پایان رساندن کاری است که از قبل آغاز شده است، به عبارت دیگر، کامل کردن یا تمام کردن. شماره چهار به معنای به پایان رساندن یک پایان تعیین شده است، و اینجاست که تحقق یک پیشگویی مطرح می‌شود.

به پایان رساندن فعالیتی که فرد از ابتدا در آن درگیر بوده است، دوباره کامل کردن، تمام کردن، و چیزهای عجیب و غریب با اعداد. بنابراین، این کلمه واقعاً انعطاف‌پذیری معنایی بسیار گسترده‌ای دارد؛ صرفاً به معنای تحقق یک پیشگویی آشکار نیست، بنابراین به هر حال، این کمک می‌کند. بسیار خوب، آیه ۲۰، من فکر می‌کنم همانطور که فقر روح کلید سعادت در کل خطبه است، آیه ۲۰ و این عدالت بیش از حد قطعاً کلید تمام فصل است، و در واقع در زیر بقیه خطبه قرار دارد، چه در مورد اعمال تقوا صحبت کنیم، چه در مورد خدمت به خدا و پول، یا دعا، یا انتقاد کردن، و منظورم این است که همه این موضوعات مختلف در این خطبه مطرح خواهند شد.

ایده اینکه داشتن عدالتی فراتر از عدالت کاتبان و فریسیان به چه معناست، تأکیدی بر این است که همه چیز، درست است؟ بنابراین، این یک آیه فوق‌العاده مهم است. عدالت به چه معناست؟ عدالت به هر چیزی که با شخصیت خدا مطابقت دارد تعریف می‌شود، درست است؟ بنابراین عدالت چیزی است که خدا هست، عدالت چیزی است که خدا انجام می‌دهد، کمالات اخلاقی او در همه چیز، رفتار و شخصیت، و بنابراین آنچه عیسی می‌گوید این است که اگر این نوع زندگی است که می‌خواهید باشید، اگر این سبک زندگی است که می‌خواهید تقلید کنید، اگر می‌خواهید مانند پدرتان خدا باشید، پس عدالتی که شما به دنبال آن هستید و عدالتی که خدا می‌خواهد هیچ ارتباطی با آنچه می‌بینید کاتبان و فریسیان انجام می‌دهند، ندارد، اصلاً هیچ ارتباطی ندارد، و می‌دانید، می‌دانم که همه شما این را می‌دانید، اما فکر می‌کنم نکته مهمی که باید معلمان شریعت، NIV به آن اشاره کنید، وقتی موعظه می‌کنید، شناسایی این گروه‌ها، کاتبان یا به گفته است. حالا، اینها اساتید حوزه علمیه هستند، درست است؟ اینها بیل مونتس و والت کایزر هستند، این اساتید حوزه علمیه آن زمان، و عیسی می‌گوید که پارسایی شما باید از رهبران بسیار آکادمیک و آموزش‌دیده رسمی کلیسا در آکادمی فراتر رود، باشه؟ از طرف دیگر، فریسیان غیر روحانی بودند؛ آنها متعهد به پیروی دقیق از تمام ۶۱۳ فرمان بودند، بنابراین، برای مثال، عهد عتیق یک جشن اجتماعی، یک جشن ملی را لازم می‌داند، بنابراین آنها دو بار در هفته جشن می‌گیرند، باشه؟ منظورم این است که اینها هستند، آنها فقط در دینداری خود زیاده‌روی می‌کنند، و عیسی می‌گوید این دو گروه، به یک معنا، غول‌های مذهبی در زمان عیسی

بودند، و عیسی می‌گوید اگر می‌خواهید زندگی پارسایی داشته باشید، اگر می‌خواهید به سمت پارسایی خدا حرکت کنید، این هیچ ارتباطی با آنچه در اساتید حوزه علمیه و در متعهدترین افراد غیر روحانی کلیسای خود می‌بینید، ندارد، درست است؟ و کلید فهم، و اتفاقاً، بحث استات در این مورد، به نظر من بهترین بحث در این زمینه است، بنابراین اگر واقعاً می‌خواهید زمان بیشتری را صرف فکر کردن در مورد این موضوع کنید، آنچه استات می‌گوید را مرور کنید.

پارسایی آنها، که توسط فریسیان توصیف شده بود، یک پارسایی ظاهری بود، درست است؟ همه چیز برای نمایش بود؛ این چیزی است که فصل ۶ در مورد آن است. همه چیز اینطور بود، هیچ علاقه واقعی به پاکی قلب وجود نداشت؛ تأکید بر پاکی اعمال و پاکی ظاهر شما بود. این در مورد انجام کارهای درست است، باشه؟ اینها افرادی هستند که فکر می‌کنند تمام چیزی که خدا می‌خواهد پاکی بیرون است و درون مهم نیست، و عیسی شدیدترین انتقادات خود را برای این ریاکاران نگه می‌دارد.

بهترین مثالی که تا به حال دیده‌ام مردی بود که می‌شناختم، و او آقای همه چیز در کلیسایش بود، می‌دانید شماس ارشد، رئیس همه چیز، می‌دانید، اساساً کلیسا را اداره می‌کرد، بودجه کلیسا را تأمین می‌کرد، منظوم این است که او خود کلیسا بود. و اینجا در کنتاکی است، و من یک روز در خانه‌اش بودم، و یک آمریکایی آفریقایی تبار وارد شد؛ من قبلاً هرگز یک آمریکایی آفریقایی تبار را در این خانه ندیده بودم، و او به سمت او رفت، و او گفت، او، حالت چطور است، می‌دانید، او را لمس کرد و با او دست داد، او، از دیدنت خوشحالم، سپس به سمت دیگر خانه و به سمت دو نفر دیگر برگشت، و من گفتم، از آنها متنفرم. فقط فکر کردم، وای، وای.

من این کلمه را نمی‌گویم، می‌دانید کدام کلمه را می‌گویم، نه به این خاطر که از نظر سیاسی درستکار هستم، نه، من اینطور نیستم، فقط از این کلمه خوشم نمی‌آید. و بنابراین، در ظاهر، او در آغوش می‌گیرد و دوست دارد و می‌پذیرد و وای، او واقعاً متری است، بعد این در دهه ۷۰ در کنتاکی است، می‌دانید، و در واقع، تمام دیوارهای نژادی فرو نریخته بودند، مطمئنم که هنوز هم فرو نریخته‌اند، و او گرم و دوستانه بود و سپس به سمت او رفت و گفت، از آنها متنفرم. بسیار خوب، این چیزی است که عیسی با آن سر و کار دارد: کاتبان و فریسیان، آن سطح از ریاکاری که تمام نمایش در آن بود، به من نگاه کنید، به من نگاه کنید، مرا ستایش کنید، آیا من خوب نیستم؟ و در داخل، آنها فقط مقبره‌های سفیدکاری شده هستند. در داخل، آنها مرده هستند. آنها نجس هستند و هر کسی را که آنها را لمس کند، نجس می‌کنند.

این چیزی است که اینجا اتفاق می‌افتد. بنابراین، سوال این است که چگونه پارسایی ما، چگونه رفتار و شخصیت ما می‌تواند از افراد به ظاهر مذهبی پیشی بگیرد، چگونه می‌تواند باشد و چگونه می‌تواند از آنها پیشی بگیرد؟ و استات از این عبارت استفاده می‌کند، آیا آن را برداشتی؟ یک اطاعت عمیق. تا جایی که من می‌دانم، استات این را اختراع کرده است.

یک اطاعت عمیق، و منظور او از این، اطاعتی است که از قلب سرچشمه می‌گیرد. دینداری‌ای که از درون است، با قلب پاک سر و کار دارد و اجازه می‌دهد اعمال از آن جاری شوند. از تأکید اولیه بر آنچه که به نظر می‌رسد دست بردار.

اینکه ما چه کسی به نظر می‌رسیم مهم است، درست است؟ اما تمرکز اصلی، نیت اصلی، روی قلب ماست. بیشتر روی انگیزه‌های ماست تا اعمالمان. بیشتر روی وجودمان است تا اعمالمان.

این همان اطاعت عمیق است. و این، همانطور که دیروز برخی از تجربیاتم را با کلیسای چین به اشتراک می‌گذاشتم، نگرانی نهایی من برای برادران و خواهرانم در آنجا بود، که خداوند تأکید اصلی را بر وجود شخصیت و قلب قرار می‌دهد. و این به این دلیل نیست که اعمال مهم نیستند؛ اگر قلب را کنترل کنید

اعمال را کنترل می‌کنید، درست است؟ اما اگر همه چیز در کلیساهای ما مربوط به کاری است که انجام می‌دهیم، پس تبدیل شدن به یک ریاکار و دریافت محکومیت از جانب خدا بسیار آسان است.

بنابراین، طریقی که پارسایی ما از پارسایی کاتبان و فریسیان فراتر می‌رود یا از آنها پیشی می‌گیرد، این است که اطاعت ما، اطاعتی عمیق است که از قلب ما سرچشمه می‌گیرد. خدا می‌گوید نه اطاعت بیشتر و بیشتر بلکه اطاعتی عمیق‌تر و عمیق‌تر. و سپس کاری که او انجام خواهد داد این است که بسته به اینکه با متن طلاق چه می‌کنید، پنج یا شش نمونه از اطاعت عمیق را دنبال می‌کند.

همه آنها یک نکته اساسی را مطرح می‌کنند: نگرش قلبی که منجر به عمل می‌شود، حکم را نقض می‌کند. حکم فقط با یک عمل نقض نمی‌شود. حکم «قتل مکن» فقط با عمل قتل نقض نمی‌شود.

همچنین با نگرش خشم که منجر به قتل می‌شود، این فرمان نقض می‌شود. قتل و خشم یک چیز نیستند. هر دو فرمان را می‌شکنند.

و بنابراین، عیسی عمیقاً مطیع است. این با نگرش‌های قلبی سروکار دارد، و آنها درست مانند عمل، از فرمان سرپیچی می‌کنند. بنابراین، نکته‌ی بقیه‌ی فصل همین است.

اما می‌خواستم حرفم را تمام کنم و فقط بگویم که این یک چیز اساسی است. می‌خواهم ببینم آیا نظری یا سوالی هست یا نه. بله، آقا.

شما این متن را همینجا می‌خوانید. شما حداقل در سطح خدمت صحبت می‌کنید. این باعث می‌شود فکر کنید که به نوعی چیزی را که قرار است اتفاق بیفتد، ندارید. اینطور نیست. من فکر می‌کنم تعریف شما از اطاعت عمیق مربوط به حاکمیت خدا بر زندگی، با تأکید بر اکنون، و می‌دانم که شما قبلاً در مورد آن صحبت کرده‌اید، هنوز نه، به نظر من کاربرد دیگری از آن وجود دارد، نه فقط مزایای مرگ، بلکه همچنین ترس.

این احتمالاً می‌تواند دفاع خوبی از تقلید مسخره‌آمیز شما از انتخاب این مسیر هم باشد. مممم، آره.

بله. لاد با دقت پادشاهی خدا را به عنوان حکومت و سلطنت خدا در قلب‌های شما بیان می‌کند، زیرا شما کم‌کم پیامدهای آن را می‌بینید. اگر پادشاهی خدا، حکومت و سلطنت خدا در قلب شماست، پس خدا طبق تعریف، اطاعت عمیق را می‌طلبد.

او به خلوص قلب نیاز دارد، نه فقط خلوص اعمال. و این چیزی است که اکنون صادق است. ورود و زندگی در پادشاهی با همان معیارها انجام می‌شود.

و خب، بله. خب، بله، این تعاریف خیلی با دقت نوشته شده‌اند. اوه، قرار است کتاب لاد را برای قلمرو پادشاهی جستجو کنم.

حضور آینده. حضور آینده. متشکرم.

کی اینو گفته؟ ممنون. آره، حضور آینده. فکر کنم اون اصلی‌ترین چیزی بود که نوشت.

خب، من فکر کردم او دو کتاب در این مورد نوشته است. «حضور آینده». «بله، باشه، بله، من اینطور فکر نمی‌کنم، باشه، اما کتابی که به آن فکر می‌کنم» حضور آینده «است»

خب، منظورم این بود که اون رو جستجو کنم. ممنون. منظورم اینه که، منظورم اینه که، توی یکی از اینا هست، می‌دونم که دارم برای جمع موعظه می‌کنم، باشه، اما متن شما اینه

بسیار خوب، منظورم این است که به نظر من، این یکی از قدرتمندترین متون برای مقابله با شریعت‌گرایی است، برای مقابله با تقسیم‌بندی‌هایی که همه ما و مردم ما انجام می‌دهیم. می‌دانید، این بخش از لحاف وصله‌دار متعلق به خداست، و، اما این بخش مال من است و احتمالاً تعداد مربع‌های لحاف وصله‌دار که متعلق به من است بسیار بیشتر از آن است که متعلق به خدا باشد، و منظورم این است که همه اینها وقتی متوجه می‌شوید آنچه خدا از شما می‌خواهد خلوص قلب است، آن اطاعت عمیقی که تجلی می‌یابد، که با حکومت و سلطنت خدا در قلب شما شروع می‌شود، و بنابراین به اعمال تبدیل می‌شود، از بین می‌رود. اما من، کاملاً متقاعد شده‌ام که بخش عمده‌ای از کلیسا، مسیحیت را به عنوان مجموعه‌ای از معاملات مجموعه‌ای از کارهایی که برای جلب لطف خدا انجام می‌دهند، برای تیک زدن چک لیست، می‌بینند.

خب، من کار معنوی خودم را انجام دادم، و یادم هست که با یک کشیش صحبت می‌کردم، و او گفت. می‌دانی، فکر می‌کنم ما تجربه صبح یکشنبه را خیلی خوب انجام می‌دهیم. واقعاً کار دیگری انجام نمی‌دهیم. چی؟ آیا به آن افتخار می‌کنی؟ آیا فکر می‌کنی مهم‌ترین کاری که می‌توانی انجام دهی، و راهی که می‌توانی میلیون‌ها دلار برایش خرج کنی، این است که به مردم یک تجربه هیپ هیپ هورای خوب در صبح یکشنبه بدهی؟ وای

منظورم این است که، من فقط، من مات و مبهوت بودم. من، من واقعاً از آن آدم‌هایی نیستم که کلمات را گم کنند، و من، من چیزی برای گفتن نداشتم. من چیزی برای گفتن نداشتم

می‌دانم که صبح یکشنبه کلی مراسم مختلف هست، اما تا جایی که من می‌دانم، هیچ گردهمایی پرشوری در افق دیده نمی‌شود. اطاعت عمیق، این چیزی است که خدا می‌گوید، هیچ لذتی ندارد، درست است؟ اگر مسیحیت مجموعه‌ای از کارهای چک‌لیست شده باشد که انجام می‌دهید، هیچ لذتی ندارد، درست است؟ هیچ لذتی در آن نیست. هیچ رضایتی در آن نیست

هیچ رشدی وجود ندارد. منظورم اینه که، من اصلاً نمی‌فهمم. منظورم اینه که خیلی سخت میشه که زندگی رو با این فکر که مسیحیت یه سری باید و نبایده، بگذرونم، و صبح‌های یکشنبه یه گردهمایی برای روحیه گرفتن باشه تا یه کم انرژی احساسی برای گذروندن هفته بهم بده

این هم جواب نمی‌دهد، اما این چیز دیگری است. به هر حال، باشه، خیلی عمیق، این عبارتی است که برای بقیه فصل استفاده خواهم کرد: اطاعت عمیق و اطاعتی که از قلب شروع می‌شود و از قلب بیرون می‌آید. اعمال هنوز مهم هستند، اما نتیجه چیزی هستند که واقعاً مهم است، و آن قلب است

خب، ما این را خواهیم داشت، و فکر می‌کنم پنج مثال وجود دارد. فکر می‌کنم بحث طلاق کمی حاشیه‌ای است. ممکن است اشتباه کنم

فکر می‌کنم اکثر مردم احتمالاً می‌گویند شش مورد وجود دارد، اما مهم نیست. پنج یا شش نمونه از اطاعت عمیق وجود دارد که مصداقی از آنچه عیسی در آیه ۲۰ می‌گوید، هستند. من اینجا منظور را می‌رسانم. واقعاً. حدس می‌زنم، دو موضوع اساسی در جریان است

راه دیگری هم برای نگاه کردن به اطاعت عمیق وجود دارد. دو موضوع متفاوت که در ادامه این فصل به آنها خواهیم پرداخت. موضوع اول، برتری مسیح است

می‌دونی، شنیدی که می‌گن، اما من بهت می‌گم یا خودخواهی باورنکردنیه یا مسیح برتره. شریعت در من محقق شده. خودخواه یا واقعی، درسته؟ منظورم اینه که این بخشی از دفاعه

عیسی یا دروغگوست، یا دیوانه، یا خداست. چاره‌ی دیگری نیست. منظورم این است که آدم‌های خوب این‌ور و آن‌ور نمی‌روند و نمی‌گویند که من نان حیات هستم

اگر می‌خواهی به بهشت بروی، باید مرا بخوری و بنوشی. منظورم این است که آدم‌های خوب حرف‌های احمقانه نمی‌زنند. بنابراین، فکر می‌کنم این یک روش دفاعی خوب و قوی است که از ابتدا وجود داشته، اما مطمئن نیستم.

به هر حال، موضوع برتری مسیح نه تنها با کاتبان و فریسیان متفاوت است، بلکه بسته به تفسیر شما، حتی فراتر از عهد عتیق می‌رود. همه چیز در مورد برتری مسیح در همه چیز است. بنابراین این یکی از موضوعات است، درست است؟ برتری مسیح

مورد دیگر این است که بین متن و روح قانون تفاوت وجود دارد. فریسیان به متن قانون، حداقل به برداشت خود از آن، پایبند بودند، و عیسی از آنها می‌خواست که به روح قانون، به نیت اصل عمیق پشت همه چیز پایبند باشند. و بگذارید فقط بگویم، این یکی از موعظه‌های من بود، و من آن را در یادداشت‌هایم گذاشتم چون یکی از موعظه‌های مورد علاقه‌ام بود.

و همه اینها برای نشان دادن تفاوت بین متن قانون و روح قانون است. چرا مردم می‌خواهند گناه را با این دقت تعریف کنند؟ آیا تا به حال به این موضوع فکر کرده‌اید؟ آنها می‌خواهند بگویند، بسیار خوب، تا اینجا اشکالی ندارد؛ از این مرحله به بعد، دیگر اشکالی ندارد. چرا این کار را می‌کنیم؟ و من فکر می‌کنم که ما این کار را می‌کنیم زیرا اگر این نقطه تمایز بین رفتار درست و رفتار گناه‌آلود است، کاری که می‌توانیم انجام دهیم این است که می‌توانیم تا جایی که می‌خواهیم به آن خط نزدیک شویم و همچنان احساس امنیت کنیم.

و وقتی سعی می‌کنیم بفهمیم چه چیزی درست و چه چیزی غلط است، کاری که واقعاً باید انجام دهیم این است که تا جایی که می‌توانیم از خط فاصله بگیریم، درست است؟ اما این تمایل انسان نیست. تمایل انسان این است که خطی روی شن بکشد، و این عین قانون است. ما می‌خواهیم تا جایی که می‌توانیم به آن نزدیک شویم - چند مثال

مردی در کلیسا پیش من آمد و با دخترش مشکلات جدی داشت. دخترش خطی روی شن کشیده بود و خط او این بود که هر چیزی بالاتر از کمر مجاز است. این حرف پدر را خرد می‌کرد، چون او می‌گفت همه نوع فعالیت جنسی به جز یکی اشکالی ندارد. بنابراین، او خطی روی شن کشیده بود و تا جایی که می‌توانست به آن نزدیک شده بود.

یکی از جالب‌ترین اتفاقاتی که وقتی در گوردون کانول بودم برایم افتاد، درست نزدیک به پایان ترم بود، و من درس‌های شبانی را تدریس می‌کردم، و نزدیک به پایان ترم بود، و من بیش از حد از او خواسته بودم. از او خواستم هر ۱۳ فصل یونانی را بخواند و تفسیر من و برخی مطالب دیگر را هم بخواند، و این بیش از حد بود. من این را درک می‌کردم.

و یک نفر که در نیوهمپشایر کشیش بود، آمد داخل، و خیلی از دست من عصبانی بود، و نشست و گفت ختم می‌شود. تو از ما دست نمی‌کشی. من رفتم، ببخشید؟ و او T تو به ما رحم نمی‌کنی. چهار حرف به گفت، در گوردون کانول، شکاف بزرگی بین اساتید و دانشجویان وجود دارد.

این یه جورایی ادب و نزاکت تو ساحل شرقیه، و تو تو گوردون کانول به من بیل نگفتی. منظورم اینه که، من می‌خواستم که بهم بیل بگن، اما به خاطر این اختلاف نظر هیچ راهی وجود نداشت. پس اون گفت، تو هیچ اهمیتی به ما نمیدی.

رفتم، چرا اینو گفتی؟ تو که حق نداری. و اون هی همون حرف رو تکرار می‌کرد. حاضر نبود توضیح بده خیلی از دستم عصبانی بود.

او متوقف نمی‌شد. او چیز دیگری نمی‌گفت. بنابراین، من رفتم و در دفترم را باز کردم، و او فقط به داد زدن سر من ادامه داد.

و من می‌توانستم نگاه منشی‌ها را تماشا کنم، چون این ماجرا نیم ساعت ادامه داشت. می‌توانستم راه رفتن اساتید را ببینم. آنها قبلاً هرگز چنین چیزی نشنیده بودند.

و سعی کردم او را وادار کنم دلش را به من بگویم. تقریباً مطمئن بودم که به خاطر این است که کار زیادی به او محول کرده بودم، اما او این را نمی‌گفت. فقط فحش و ناسزا و فحش‌های رکیک‌نثارم می‌کرد.

و بعد از حدود ۲۰ دقیقه، گفتم، آیا به عنوان یک مسیچی و یک کشیش، اصلاً ناراحت می‌شوی که اینجا نشسته‌ای و به یک برادر و یک استاد فحش می‌دهی؟ و او گفت من فحش نمی‌دهم. من گفتم، فحش که فحش نیست؟ و او گفت، نه، رکیک است. اوه، پس رکیک بودن اشکالی ندارد، اما فحش دادن اشتباه است.

بله. و او. تجربه جذابی بود.

من هرگز آن را با آن میزان از خشم و آن میزان از تندخویی ندیده بودم که ناگهان خط بطلان بر من کشید به جای اینکه ذهنش را با چیزهای ناب و دوست‌داشتنی پر کند، می‌دانید، فیلیپیان ۴، تا جایی که می‌توانست به آن نزدیک شد، و تا زمانی که فحش نمی‌داد، با رکیک بودن مشکلی نداشت. بنابراین، من یک تکه کاغذ بیرون آوردم و او گفت، چه می‌نویسی؟ گفتم، تو از من ناامید نمی‌شوی.

فقط می‌خواهم مطمئن شوم که درست متوجه شده‌ام. منظورت همین است، درست است؟ ده دقیقه‌ی دیگر گذشت و او با عصبانیت بیرون رفت. من پیش مدیر بخش رفتم و نگاه گری طوری بود که انگار قبلاً هرگز چنین چیزی را در این مدرسه نشنیده بودم.

او گفت، باید بری پیش رئیس دانشکده. بنابراین، من رفتم و ماجرا را به رئیس دانشکده گفتم، و به او گفتم. و گفتم، تو واقعاً نمی‌تونی این شخص رو فارغ‌التحصیل کنی. تو، تو نمی‌تونی.

یه چیز اساسی تو این شخصیت اشتباهه. خب، گوردون کانول اون موقع بند مربوط به شخصیت نداشت. بهم گفتن که الان دارن، به خاطر این ماجرا.

اما به هر حال، ما حد و مرز را روی شن مشخص می‌کنیم، نه برای اینکه بتوانیم از آن دور بمانیم، بلکه آنقدر زیاد که بتوانیم به آن نزدیک شویم. این عین قانون است. و تمام فصل پنجم درباره این است که این روح قانون است.

مت، در طول سه سالی که در گوردون کانول بودی، آیا تا به حال چنین چیزی شنیده بودی؟ نه. باشه. منظورم اینه که، این یه جورایی، یه جورایی، یه جورایی اصلاً انعکاسی از گوردون کانول نیست.

آره. اصلاً بحث گوردون کانول نیست. مدرسه‌ی فوق‌العاده‌ایه.

دانش‌آموزانی مثل مت همه جا هستند. اما این فقط یک، یک مثال بود. مثال دیگری که می‌زنم این است که این پل عالی در اسپوکن وجود دارد.

بهش میگن بولینگ پارچ. این رودخانه اسپوکن هست که پایین میاد و از تنداب‌ها رد میشه. آب تو اون نقطه خیلی خطرناکه.

و یک پل معلق عالی از روی آن می‌گذرد. و حدود پنج فوت عرض دارد. و اگر روی آن بپرید، می‌دانید، می‌لرزد. و از این جور چیزها.

وقتی بچه‌ها کوچک بودند، زیاد به آنجا می‌رفتیم، و آنجا دیوار داشت. خب، هر پدری با پسر دو ساله‌اش روی یک پل لق روی یک رودخانه خطرناک چه کار می‌کند؟ ما به دیوار تکیه می‌دهیم. ما به جلو خم می‌شویم.

بچه‌ام را بغل می‌کنم و تف می‌کنم. رایان، ما همیشه می‌رفتیم و روی آب تف می‌کردیم. ما خیلی راحت سرگرم می‌شویم، می‌دانی، و همسرم دارد می‌رود، می‌شود از لبه پرتگاه دور شوی؟ اشکالی ندارد.

یه دیوار اونجاست. حالا تصور کنید اگه موقع رد شدن از روی بولینگ پیچر، هیچ دیواری تو سیستم تعلیق نبود، چیکار می‌کردم؟ درست از وسط می‌پریدم، مگه نه؟ خطر رو می‌دیدم و تا جایی که می‌تونستم ازش دور می‌ماندم.

باشه، همه اینها مثال هستند. مطمئنم شما هم مثال‌های خودتان را خواهید داشت. اما قضیه همین است. اینکه احکام کلی بودند.

و من فکر می‌کنم عیسی قصد اصلی را بازی‌گرداند. فکر نمی‌کنم چیزی از خودش دربیارد. فکر نمی‌کنم شریعت عهد عتیق را دوباره تفسیر کند.

من فکر می‌کنم شریعت، خروج ۲۰، تماماً در مورد چگونگی ابراز عشق قلبی افرادی بود که در یک رابطه‌ی عهد و پیمان با خدا زندگی می‌کنند. بنابراین، فکر می‌کنم عیسی به نیت اصلی بازی‌گردد. اما کاری که فریسیان در تمام این موارد انجام می‌دهند، تنگ‌نظری است.

آنها خیلی خیلی محدودند. زنا نکن. خب، این فقط به رابطه جنسی با شخص دیگری اشاره دارد.

آنها موضوع را محدودتر می‌کنند. عیسی می‌گوید، نه، نه، نه، نه، نه، نه، نه، نه، نه، نه. ما قرار است درباره شهوت صحبت کنیم چون این مسئله‌ی قلب است.

این مهمترین چیز است. خب، شما این نامه‌ی قانون و کاری که فریسیان با آن کردند را دارید. آیا این منطقی است؟ منظورم این است که می‌دانم شما قبلاً به این موضوع فکر کرده‌اید، اما باب؟ چیزی که می‌خواستیم بگویم این است که فکر می‌کنم نوشتن چیزها نوعی آرامش به همراه دارد.

من در یک کلیسای بنیادگرا بزرگ شدم. و اگر در آن کلیسا کاری انجام می‌دادید، مثلاً اگر می‌خواستید در گروه کر آواز بخوانید یا در هیئت مدیره خدمت کنید، یا هر کاری در مورد مسائل اجتماعی انجام دهید، این

کلیسا بیانیه‌ای داشت که باید امضا می‌کردید و می‌گفت که کارهای خاصی را انجام نمی‌دهید. سیگار نمی‌کشید، مشروب نمی‌نوشیدید، به سینما نمی‌رفتید، ورق بازی نمی‌کردید.

فکر می‌کنم اجازه نداشتی به سالن بلیارد بروی، اما این ابتکار عمل بود. بنابراین، مردم معنویت خود را با کارهایی که تو انجام ندادی تعریف می‌کنند. یادم می‌آید کسی به من گفت، خب، ما به سینما نمی‌رویم.

ما با دخترانمان به سینما می‌رویم. این باعث می‌شد که مشکلی نباشد. و بنابراین با مشخص شدن آن خطوط، تشخیص اینکه چه کسی یک فرد معنوی بوده بسیار آسان است.

من عبارت شما را دوست دارم. آنها معنویت خود را اینگونه تعریف می‌کنند. این یک روش واقعاً خوب برای بیان آن است. می‌دانید، مردم شما رابطه خود را با خدا چگونه تعریف می‌کنند؟ آیا خطی است که روی شن می‌کشند و به آن نزدیک می‌شوند؟ بعد، وقتی از آن عبور نمی‌کنند، فکر می‌کنند که مشکلی ندارند. آیا آنها معنویت خود را اینگونه تعریف می‌کنند؟ یا به روش دیگری این کار را انجام می‌دهند؟ یک عبارت واقعاً خوب.

آره، آره، آره، آره. تو می‌دونستی ذهنم داره کجا میره. بله، آقا.

من در این منطقه بزرگ شدم و به کلیسا می‌رفتم. اینجا یکی از جاهایی بود که در کلیسا به شما یاد می‌دادند. که نفر بعدی خودتان هستید. با این حال، می‌خواهم یک سوال بپرسم.

عیسی در نهایت حواریون خود را برنگزید. اما آنها می‌گویند شما نمی‌توانید اطاعت مردم را از موهبت خدا حفظ کنید. این چیزی است که ما به آن دست یافتیم.

عیسی می‌گفت هیچ‌کس نمی‌تواند به اینجا برسد. شما فکر می‌کنید مانع اینجاست. در واقع اینجاست.

تنها راهی که قراره به اون سطح بررسی از طریق روابط هست. آره، پس سوال اینه که آیا این یه اخلاق دست‌یافتنی هست؟ و تو دیروز اینجا نبود، اما اونا باید بدونن که جواب من چی قراره باشه. اوه، بیخیال.

بله، این است که، ما در مورد «قبلاً» و «هنوز نه» صحبت کردیم، اینکه موعظه بالای کوه تصویری از ما آنچه که هستیم و آنچه که خواهیم بود، است. بنابراین، در یک سطح، اخلاق مسیحی یک اخلاق قابل دستیابی است. همانطور که من در بلوغ معنوی رشد می‌کنم، شهوت کمتر و کمتر به عنوان یک مسئله مطرح می‌شود.

این به آن معنا نیست که هرگز اتفاق نمی‌افتد، اما در حالت ایده‌آل، با فرکانس کمتر و کمتری اتفاق می‌افتد. و سپس در مقطعی در آینده، کاملاً خواهیم فهمید که زنان کاملاً به تصویر خدا آفریده شده‌اند و اشیاء نیستند. درست است؟ مطمئن نیستم که بخواهم به آنجا بروم. هرگز به کمال نمی‌رسم.

بله، اگر کمال را چیزی بدانیم که اکنون کاملاً قابل دستیابی است، در بدبختی و ناامیدی خواهیم مرد. یا اینکه کمال را طوری تعریف می‌کنیم که معنای دیگری داشته باشد.

فکر می‌کنم واقعاً، منظورم این است که من ایده رسیدن به چیزی را که نمی‌توانم درک کنم دوست دارم. من با این موضوع مشکلی ندارم زیرا شادی در خود مسیر است. و می‌دانید، در زندگی دعاها، من معتقدم که خدا به دعاها پاسخ خواهد داد، اما می‌دانم که این را کاملاً درک نمی‌کنم.

و بنابراین، من به آیاتی در مورد تضمین دعا نگاه می‌کنم که می‌گوید دعا، خدا را به انجام کارهایی سوق می‌دهد که در غیر این صورت ممکن است انجام ندهد. این حرف من است. اما شادی در تماشای رشد و یادگیری خودم است، و اینکه خدا یا به دعاهای من پاسخ می‌دهد یا آنها را تغییر می‌دهد.

و تا وقتی که به بهشت نرسیم، هیچ‌وقت کامل نخواهد شد. و آن موقع کاملاً اراده خدا را خواهم دانست، و پرسیدن اینکه چه چیزی را اراده خدا می‌دانم آسان خواهد بود، چون می‌دانم چیست. بنابراین، اخلاق قابل دستیابی است، به این صورت که ما همیشه به سمت آن حرکت می‌کنیم، و قوی‌تر یا باهوش‌تر می‌شویم، یا از هر کلمه‌ای که بخواهیم استفاده کنیم.

بعضی‌ها استدلال می‌کنند که اگر اخلاق مسیحی را دست‌نیافتنی بدانید، فقط تسلیم می‌شوید. اما من فکر می‌کنم می‌توانید، به طور فزاینده‌ای، به سمت آن رشد کنید. و روزی، به آنجا خواهیم رسید.

اما نه این سوی آسمان‌های جدید و زمین جدید. ببینید، دوباره، به همین دلیل است که ما دیروز اینقدر وقت صرف این موضوع کردیم: چون من واقعاً فکر می‌کنم این زندگی یک سفر است. این دقیقاً کلید اخلاق مسیحی است.

من یک مسیحی خوب هستم چون هیچ‌کدام از این چیزها من را آزار نمی‌دهد. بله، بله. فکر می‌کنم یادم می‌آید، واقعاً الهام گرفته بودم، حدوداً ۲۰ سالم بود و آن مرد داشت به خاطر ۴۰ سال خدمت در کلیسا یا چیزی شبیه به آن، مورد تقدیر کامل قرار می‌گرفت.

و او گفت، وسوسه نشدن را با دیگر قادر نبودن به انجام کارهایی که وسوسه می‌شوید انجام دهید، اشتباه نگیرید. بله، بله. فکر می‌کنم منظور باب از تشبیه آتش همین بود.

آره، باشه. خیلی خب، خیلی خب. باشه، پس با این اوصاف، بذار ببینم، یادداشت‌هام رو اینجا بررسی می‌کنم.

به هر حال. بسیار خوب، اولین مثال از پنج مثال برتری عدالت، کل مسئله‌ی خشم است. بنابراین، عیسی با نقل قول از فرمان ششم شروع می‌کند.

شنیده‌اید که مدت‌ها پیش به مردم گفته شده: قتل مکن. و هر که قتل کند، سزاوار داوری خواهد بود. اما باز هم به شما می‌گویم، که ساختار همه اینها همین است، اما به شما می‌گویم هر که از برادر یا خواهر خود خشمگین باشد، و باز هم، ما اینجا با روابط درون جامعه پیمانی سر و کار داریم، از برادر یا خواهر خود خشمگین باشد، سزاوار داوری خواهد بود.

باز هم، هر کسی که به برادر یا خواهرش بگوید «راک» «در برابر دادگاه مسئول است. و هر کسی که به تو بگوید احمق، در خطر آتش جهنم خواهد بود - جمله‌ای بسیار عجیب.

یک ثانیه. بیخیال. کاری که عیسی انجام می‌دهد، اعمال برتری خود بر عهد عتیق است.

باز هم، ما با نحوه ارتباط من و شما با افراد خارج از جامعه پیمانی کاری نداریم. اینها برادران و خواهران ما هستند. و در مورد این سه چیز، می‌دانید، عصبانی، راکا، احمق، سوالی وجود دارد، آیا او فقط برای تأکید حرف خود را تکرار می‌کند، که روش‌های سنتی آموزش یهودی است، یا اینکه در حال افزایش است و دعوای استدلال می‌کنند که در حال افزایش است.

من مطمئن نیستم که این [موضوع] در حال افزایش باشد. اما باز هم، استدلال او که شما عصبانی هستید ببینید، مشکل این است که چه کسی تابع است، چه کسی شما را در صورت عصبانیت در معرض قضاوت قرار می‌دهد؟ هیچ دادگاهی این کار را نخواهد کرد، اما نزاع‌ها اشاره می‌کند، خوب، شاید برای تهمت، به یک دادگاه حقوقی، یک دادگاه حقوقی سکولار، بروید.

اگر این را بپذیرید، ممکن است اینجا افزایشی رخ دهد. بنابراین، اگر عصبانی هستید، ممکن است کارتان به دادگاه بکشد. اگر از کلمات سنگین‌تری برای بیان منظور خود استفاده کنید، می‌توانید در برابر دادگاه پاسخگو باشید، که می‌تواند شورای عالی یهود یا یکی از کمیته‌های فرعی شورای عالی یهود باشد.

و هر کسی که بگوید احمق، بیشتر، در خطر رفتن به جهنم است. بنابراین، یا آنها در حال افزایش هستند یا او فقط برای بیان یک نکته تکرار می‌کند. فکر نمی‌کنم خیلی مهم باشد.

عهد عتیق می‌گوید اگر قتلی انجام دهید، اجازه دهید فقط یک ثانیه اینجا باشم. بسیار خوب، بیایید به آن سه چیز مختلف نگاه کنیم. عهد عتیق می‌گوید اگر قتلی انجام دهید، مستوجب داوری خواهید بود.

حتی اگر هرگز خونی نریخته باشید، خشم همچنان شما را به اندازه کافی گناهکار می‌کند که مورد قضاوت قرار بگیرید. خشم در اینجا خشمی است که از روابط شخصی ناشی می‌شود. به احتمال زیاد، این واکنشی به آسیب دیدن است.

و بنابراین، منظور عیسی این است که شما حکم را می‌دانید، اما نگرشی که در نهایت ممکن است منجر به عمل شود، حکم را نیز نقض می‌کند. این سوال مطرح است که چه کسی قضاوت می‌شود. و باز هم، در یک سطح، می‌توان گفت که هیچ دادگاه مدنی کسی را به دلیل عصبانیت مجرم نمی‌شناسد، مگر شاید دعوا یا بحث در مورد تهمت.

من فکر می‌کنم که در تمام این آیات، قاضی خداست. به نظرم نصیحت، نصیحت بهشت است. آتش جهنم، بیان حکم اوست بر شما.

تا الان تمام منفعل‌ها، منفعل‌های الهی بوده‌اند، و من واقعاً با دیدن کس دیگری به عنوان عامل مجازات غیر از خدا راحت نیستم. بنابراین، او می‌گوید اگر از کسی در جامعه‌ی پیمانی عصبانی هستید، مشمول قضاوت ... خدا هستید. او می‌گوید، بگذارید دوباره نکته را بگویم، هر کسی که به برادر، خواهر، رکا بگوید

ببخشید، یادداشت‌های من اینجا به هم ریخته است. راکا فقط یک اصطلاح آرامی برای تحقیر است. و منظور او اساساً این است که اگر در عصبانیت بگویید احمق، کودن، احمق کله پوک، کودن احمق

به عبارت دیگر، واژگان معمول رانندگی ما. حتی اگر خونی نریخته‌ای، باز هم به خاطر اعمال مورد قضاوت: به یک اصطلاح توهین‌آمیز آرامی دیگر ترجمه می‌شود fool، قرار خواهی گرفت. اگر بگویی احمق هستی E. با تأکید روی MORE MORE.

چه چیزی دارند؟ احمق، نه. عصبانی ESV و اگر تمایزی بین راکا و بیشتر وجود دارد، دوباره، کینگ جیمز یا توهین، ما از این کلمه استفاده نکردیم، در پاورقی آمده است. توهین می‌گوید احمق

بسیار خوب، اگر کسی به شما بگوید احمق، مستوجب آتش جهنم است. احمق ترجمه دیگری از توهین به more، وجود داشته باشد، راکا به سر حمله می‌کند more و اگر تفاوتی بین راکا و more، آرامی است. قلب و شخصیت.

راکا می گوید تو واقعاً احمق. چرا جلوی من عقب نشینی کردی؟ می دانی، چرا این کار را کردی، می دانی، فقط یک احمق بی عرضه بودی. راکا، بیشتر به شخصیت حمله می کند

این میگه تو بی خدایی، و این میگه اون شخص غیراخلاقیه. این فرق بین اینه که بگی تو احمق و تو یه بزرگ روی پیشونیت صحبت L بازنده ای. یه آهنگی هست که بچه ها همیشه پخش می کردن، که در مورد یه می کنه.

می دونی، این بچه ها نیستن، خب، نمی دونم آهنگ بچه گانه ای هست یا نه، اما اگه من اینو بخونم، یعنی، یه جورایی فقط اینو انجام می دم، می دونی، بازنده، بازنده. می بینی، این بیشتر حمله به شخصیت یه نفره. این داره یه چیزی رو در مورد یه چیزی که تو اعماق وجودشه می گه، اینکه اونا یه آدم بی ارزش هستن

آنها نه تنها احمق هستند و کارهای احمقانه انجام می دهند، بلکه آدم های بی ارزشی هم هستند. بنابراین، هر کاری که می خواهید با اینها بکنید، او می گوید اگر عصبانی هستید، اگر عصبانیت شما باعث می شود هوش کسی را زیر سوال ببرید، اگر عصبانیت شما باعث شود شخصیت کسی را زیر سوال ببرید، همه اینها نقض قلب و شکستن فرمان است، حتی اگر هرگز ماشه را نکشیده باشید. در حالی که یک اسلحه می تواند بدن را ترور کند، بیشتر از آن شخصیت را ترور می کند، و این همان تهمت و شایعه پراکنی است، اینطور نیست؟ تهمت و شایعه پراکنی نوعی ترور هستند.

این راهی برای تخریب شخص دیگری، شخصیت شخص دیگر، اعتبار شخص دیگر است. بنابراین، نکته، و بعد متوقف می شوم، نکته این است که یک فرد سعادتمند، کسی که فقر معنوی خود را تشخیص می دهد برای آن سوگواری می کند، گرسنه و تشنه عدالتی خارج از خود است، در حال فروتن شدن و تسلیم شدن در برابر اراده خداست که منجر به یک زندگی صلح آمیز و آشتی جویانه می شود، چنین فردی با خشم پاسخ نخواهد داد. باز هم، بنابراین اگر این را موعظه می کنید، نمی توانید فقط بگویید، عصبانی نشوید، درست است؟ چون این به کسی کمکی نمی کند.

روشی که به مردم کمک می کنید عصبانی نشوند، روشی که به مردم کمک می کنید دیگران را احمق خطاب نکنند، روشی که به مردم کمک می کنید شخصیت دیگران را زیر سوال نبرند، این است که به آنها کمک کنید تا بفهمند واقعاً در برابر خدا چه کسی هستند و او کیست و این چگونه باید بر نحوه زندگی ما تأثیر بگذارد. من فکر می کنم برای درک فصل پنجم باید مرتباً به خوشابحالها مراجعه کنید. اگر قرار است عدالت ما از عدالت کاتبان و فریسیان فراتر رود، پس دعوت خدا برای اطاعت عمیق باید به قلب، به خشم ما گسترش یابد، که در این صورت می تواند نگرش های نوع بیشتری نسبت به مردم ایجاد کند.

این کار رو می کنه این نیست که باور داره درسته NLT باشه. نظرات. دلیل اینکه

ترجمه شاه جیمز فشار فوق العاده ای را بر مترجمان وارد می کند و فشار فوق العاده ای را بر آنها وارد می کند. و در نسخه های خطی یونانی تفاوتی وجود دارد. عبارت «بدون دلیل» آشکارا خیلی دیرتر اضافه شده است.

متی هرگز آن را ننوشته است. اما مترجمان از تأثیر کینگ جیمز بسیار بسیار آگاه هستند و به همین دلیل است که در ترجمه های مدرن پاورقی های زیادی می بینید که واقعاً به آنجا تعلق ندارند. و من می گویم این یکی از آنهاست.

فکر نمی‌کنم عیسی می‌خواست ما مردم را راکا و چیزهای دیگر بنامیم، اگر عادلانه بود، اگر عادلانه بود. فکر می‌کنم کل نکته این است که این کاری نیست که یک فرد سعادت‌مند انجام می‌دهد. بنابراین، من با الهیات بی‌علت مشکل خواهم داشت.

خودم. آیا، شما می‌دانید، اسم کتاب چیست؟ خشم موضوع جذابی است زیرا همه ما در قلب‌هایمان و در کلیسایمان با آن سر و کار داریم. و کتابی از لوئیس میدز به نام «هنر بخشش» وجود دارد.

، اتفاقاً کتاب خیلی خیلی خوبیه. اما به کتاب دیگه هم هست. اوه، از خشم برای خودت استفاده کن. نمی‌دونم ناشر بزرگی بوده یا نه.

یه مشاور تو کانادا هست که دوست کشیش‌های چینی ماست. ما از این طریق از این موضوع مطلع شدیم و نکته‌ای که اون مطرح می‌کنه، همون نکته‌ایه که من از مشاورهای دیگه هم شنیدم، اینکه احساسات درست یا غلط نیستن.

آیا این را شنیده‌اید؟ خشم ذاتاً چیز بدی نیست. این مشاور این ایده اساسی را به طور خاص با خشم بررسی می‌کند. او گفت خشم یک شاخص است.

خشم نشانه‌ای است که نشان می‌دهد درد، خطر و ترس وجود دارد. خشم می‌گوید، مراقب باشید، اتفاق در حال رخ دادن است. و این اتفاق یا، می‌دانید، خطر فیزیکی است یا خطر عاطفی یا، می‌دانید، چیزی شبیه به این.

و برای مدت طولانی، من این را قبول نداشتم. می‌گفتم، نه، خشم درست است، خشم اشتباه است. و نظرم در این مورد عوض شده است.

فکر می‌کنم مشاور من را در این مورد متقاعد کرد. این زمانی است که کسی چیزی می‌گوید و شما آن خشم را احساس می‌کنید؛ کاری که خشم انجام می‌دهد این است که می‌گوید شما در دردسر افتاده‌اید. آنها به احساسات شما آسیب رسانده‌اند.

با آن کنار بیایید. خشمی که عیسی در مورد آن صحبت می‌کند زمانی است که ما این کار را نمی‌کنیم، یعنی می‌گذاریم خورشید خشم ما غروب کند، درست است؟ افسسیان ۴. و بنابراین من، من فکر می‌کنم مفید است که بین خشم به عنوان یک احساس سالم که خطر را در زندگی ما، دوباره، از هر نوعی، نشان می‌دهد و خشمی که زبان و نگرش‌هایی از نوع موره و رقه را در قلب ما ایجاد می‌کند، تمایز قائل شویم. نظر شما در مورد این چیست؟ این یکی از معدود جاهایی است که نمی‌توانیم در زبان یونانی تفاوت را تشخیص دهیم. اینکه آیا عبارت «عصبانی باش» یک اشاره‌گر است، می‌دانید، در خشم خود گناه نکن، یا در واقع به شما می‌گوید که عصبانی باشید.

چون موقعیت‌های خاصی وجود دارد که، نمی‌دانم، شاید فقط یک انسان صحبت می‌کند، انگار، منظورم این است که، شما باید، گاهی اوقات مسائل آنقدر بد هستند که نمی‌توانید منفعلانه بنشینید و تماشا کنید که چگونه پیش می‌روند، درست است؟ شما، شما، اما خشم شما را وادار می‌کند تا کاری برای مقابله با آن انجام دهید و فوراً با آن مقابله کنید. خشمی که واقعاً زندگی‌ها، خانواده‌ها، ازدواج‌ها و کلیساها را نابود می‌کند زمانی است که به خشم اجازه داده می‌شود تا بجوشد و بخشی از تار و پود وجود فرد شود. من بحث جالبی با گری برشیرز داشتم، که استاد سیستماتیک در دانشگاه وسترن در پورتلند است، و گری کارهای زیادی در مورد جنگ معنوی انجام داده است.

در واقع، در آموزش کتاب مقدس، یک سمینار ۱۰ ساعته در مورد جنگ کتاب مقدس وجود دارد که واقعاً ارزش گوش دادن دارد، و او این سمینار را بیش از صد بار در سراسر جهان ارائه داده است، و این چیزی است که او به آن می‌پردازد. و چیزی که او می‌گوید این است که همه ما یک نقطه ضعف داریم. هر یک از ما یک پایگاه بالقوه برای شیطان داریم، درست است؟ و شیطان واقعاً، واقعاً باهوش است.

او نمی‌داند در ذهن ما چه می‌گذرد، چون نمی‌تواند ذهن ما را بخواند. او همه جا حاضر نیست، دانای کل نیست، اما تمرین زیادی در تماشای مردم داشته و می‌داند نقاط ضعف ما کجاست. دیدگاه گری در مورد جنگ معنوی این است که اگر در خشم، شهوت، غرور و تکبر، شایعات، یا هر چیز دیگری که در شخصیت و ذهن شما وجود دارد، به شیطان یک پایگاه ساحلی بدهید، شیطان وارد خواهد شد و این کار را خواهد کرد، این تسخیر نیست، می‌تواند باشد، می‌تواند به ظلم تبدیل شود، اما او می‌تواند به آن پایگاه ساحلی وارد شود.

و این یک فکر ترسناک است. گری معتقد است که شیطان واقعاً می‌تواند قدرت شیطانی خود را به آن ساحل قرض دهد. آیا تا به حال کسی را دیده‌اید که خشمش زندگی خودش را داشته باشد؟ انگار خشم زندگی خودش را دارد. انگار فرد توسط خشم کنترل می‌شود؛ فرد خشم را کنترل نمی‌کند، و خشم مانند نیروی حیاتی است که از او ساطع می‌شود.

گری می‌گفت کار شیطان خب، نکته‌ای که در مورد خشم وجود دارد اینه که اگه فوراً باهانش مقابله نکنی اگه بذاری خشم غروب کنه و شعله‌ور بشه، شیطان میره، هه هه ها، من اینجا یه فرصتی دارم. یا شیاطین او که خوب آموزش دیده‌اند، می‌گویند، آه، ما اینجا یه فرصتی داریم.

و فکر کردن به اینکه او واقعاً می‌تواند قدرت شیطانی خود بر خشم را به یک مسیحی قرض دهد، ترسناک است. نمی‌دانم چطور می‌توانم خشم آن کشیش را در دفترم توضیح دهم. این با تمام منطق جور در نمی‌آید.

چرا خودش توضیح نمی‌داد؟ چرا نمی‌گفت چطور، منظورم این است که من به او التماس می‌کردم، به من بگوید چه کار کرده‌ام که تو را آزار داده‌ام. و تنها کاری که از دستش برمی‌آمد این بود که به من فحش بدهد. اوه، متاسفم، اما با من بدرفتاری کرد.

بنابراین، من فکر می‌کنم خشم موضوع واقعاً جذابی است. اما خشمی که عیسی از آن صحبت می‌کند خشمی جوشان و کنترل نشده است که باعث ایجاد نگرش‌ها و اعمالی می‌شود که منجر به ترور کلامی افراد می‌شود. و این همان غیبت کردن است، درست است؟ این همان حرف زدن پشت سر دیگران است.

خنجر زدن از پشت یعنی همین. قتل. فقط فیزیکی نیست، اما می‌تواند به همان اندازه دردناک باشد.

آره. همسرم یه درس خیلی مهم بهم داد. وقتی تازه ازدواج کرده بودیم، چهار ماه از ازدواجمون گذشته بود که زد زیر گریه.

و او گفت که تو مرا دوست نداری. و من تقریباً گفتم، هوم، پس این یعنی چی؟ اما من قبلاً یاد گرفته بودم که این نوع پاسخ درست نیست. بنابراین گفتم، من فقط تو را دوست دارم.

چرا فکر می‌کنی دوست ندارم؟ او گفت تو هیچ وقت من را اذیت نمی‌کنی. من گفتم، آره، دوستت دارم. بنابراین، هیچ وقت اذیت نمی‌کنم.

خب، در خانواده‌ی او، اذیت کردن نشانه‌ی عشق بود. و رایین، که بور است، عاشق جوک‌های بور بود. منظوم این است که این بخشی از نحوه‌ی تربیت او بود: اذیت کردن و تحریک کردن و از این جور چیزها

در دوران کودکی و نوجوانی بی‌رحمانه مسخره‌ام می‌کردند. مسخره کردن‌های بدجنسانه، بی‌رحمانه، از نوع مسخره کردن‌های مخصوص راک. و من از مسخره شدن متنفرم.

من هیچ دیوار درونی ندارم. و اگر به شوخی به من بگویند احمق، مرا به افسردگی می‌اندازید. اگر من با همه شما رابطه‌ای داشته باشم، اگر مت به من بگویند احمق، هیچ راهی وجود ندارد که بتوانم این کار را بکنم، و او این کار را نکرده، هیچ راهی وجود ندارد، چون ما دوست هستیم، هیچ راهی وجود ندارد، من هیچ چیز درونی ندارم که مانع از این شود که این حرف به قلبم نفوذ کند و به من خنجر بزند.

و بچه‌های من عاشق این هستند که من را اذیت کنند. و من از آنها التماس کردم که بس کنند. و آنها بالاخره این کار را کردند.

بالاخره فهمیدند که پدر نمی‌تواند با این موضوع کنار بیاید. پس، شما دارید درباره یک برخورد کلاسیک فرهنگ‌ها صحبت می‌کنید. و من بالاخره به رایین گفتم، باشه، این واقعاً برای من سخت است.

چطور می‌توانم طوری شوخی کنم که خنده‌دار باشد؟ او می‌گوید اصلاً نمی‌تواند حقیقتی در آن باشد. و اگر اصلاً حقیقتی در کار نباشد، اگر می‌خواهی یک جوک بلوند برایم تعریف کنی، و اصلاً حقیقتی در آن نیست، برو و یک جوک بلوند برایم تعریف کن. احتمالاً می‌خندم.

و بنابراین، به طور روایی، این پاسخ من است که اگر رابطه‌ای وجود داشته باشد، اگر هیچ صداقتی وجود نداشته باشد، منظوم این است که اگر اصلاً حقیقتی در آن نباشد، می‌دانید، من فکر می‌کنم دوستان می‌توانند با هم کنار بیایند و به هم زنگ بزنند، چه مسخره‌بازی‌ای، می‌دانید. من این کار را نمی‌کنم. منظوم این است که من مدتی، حدود ۱۰ سال، رایین را اذیت کردم، فقط برای اینکه به شما بگویم دوستش دارم.

و بعد من فقط گفتم، من با انجام این کار راحت نیستم. من نمی‌توانم از دوران کودکی خودم عبور کنم. و او تصمیم گرفت که او هم نمی‌خواهد مورد تمسخر قرار گیرد.

خب، با این اوصاف، فکر می‌کنم اگر ذره‌ای حقیقت در آن نباشد، روابطی وجود دارد. بهترین دوستم از آروسا، دیشب با او صحبت کردم چون آخر هفته قرار است به اوتر بنکس بروم. آنجا بهشت اوست.

و خب، من از او می‌پرسیدم کجا برود. و دوست من، همه چیز احمقانه است، این کار و آن کار احمقانه. او اصلاً منظوری نداشت.

و من می‌توانم این را بشنوم و بگویم، اوه، این اسکات است. این مسئله‌ی مهمی نیست. و فکر می‌کنم اشکالی ندارد.

اما پسر، اگر رابطه‌ای نباشد، اگر تفاهمی نباشد، اگر ذره‌ای حقیقت در تو نهفته باشد، احمق. و واقعاً برایم سخت است که موقعیتی را تصور کنم که در آن کلمه احمق ذره‌ای حقیقت نداشته باشد. فکر می‌کنم این فراتر از حد است.

می‌دونی، هر چیزی که خالص و دوست‌داشتنی باشه و همه این مزخرفات، احمق، کودن، احمق به نظر برسه، هیچ‌کدوم از این چیزها واقعاً جایی توش ندارن. بنابراین، به نظرم، تو رابطه‌ای که عشق هست، جایی

که حقیقت نیست، بعضی از این حرفا ممکنه فقط حرف‌های احمقانه و بی‌ملاحظه باشن، و مسئله مهمی نیست. اما فکر می‌کنم این احتمالاً به دسته خیلی کوچیکه

آره، حرف‌های احمقانه. تو مشکل حرف‌های احمقانه رو توی افسسیان داری، جایی که میگه حرف‌های احمقانه نزن. سوال دیگه‌ات چی بود؟ آره

چه زمانی خشم توجیه‌پذیر است؟ به نظر من واقعاً مهم است که خشم طبیعی خود را به سمت عیسی سوق ندهیم. و این واقعیت که هرگز نمی‌گوید او از کسی عصبانی بوده است، باید مراقب باشیم که نگوییم خب، او حتماً عصبانی بوده است، فقط به ما گفته نشده است. و ممکن است اینطور باشد، اما من واقعاً در انجام این کار محتاط خواهم بود زیرا هرگز چنین چیزی را نمی‌گوید

می‌دونی، خب، آگه من معبد رو تمیز کنم، عصبانی می‌شم. آره. این به این معنی نیست که عیسی هم عصبانی بوده.

بنابراین، برای من، در تفکر، وقتی احساس خشم می‌کنم، سعی می‌کنم خودم را پرورش دهم، سعی می‌کنم خودم را پرورش دهم، و رابین به من یادآوری می‌کند که وقتی رانندگی می‌کنم، در بهترین حالت خودم نیستم سعی می‌کنم نظم و انضباط را در خودم پرورش دهم که وقتی خشم را احساس می‌کنم، فوراً بگویم، خطر چیست؟ و اجازه ندهم خشم تشدید شود و بگویم، باشه، همین الان به من گفتند خطری وجود دارد. یک نفر حرفم را قطع کرد

اوه، باید آروم‌تر بشم. یا یکی به چیزی بگه که عصبانیم کنه. و من می‌گم، اون چیه؟ اوه، درسته

اونا منو یاد فلان و فلان کس میندازن که خیلی اذیتم کردن. باشه. اونا اون آدمایی نیستن که لازم باشه بهشون لطف کنم

منظورم این است که، در خشم به عنوان نشانه‌ای از خطر، فکر می‌کنم این یک موهبت الهی است. اما پسر اینکه بگذاریم بجوشد، اینکه بگذاریم حرکت کند، نمی‌دانم اصلاً کار درستی است یا نه. منظورم این است که وقتی به شورشیان اوگاندا فکر می‌کنم که بچه‌ها را برای ارتششان می‌دزدند، واقعاً دیوانه می‌شوم

خب، با این چه کار کنم؟ اگر در حالت خشم از شورشیان اوگاندا زندگی کنم، برایشان مهم نیست، و این شخصیت مرا خراب می‌کند. پس کاری در موردش انجام بده. با واقعیت روبرو شو

در مورد آن موعظه کنید. در مورد آن آموزش دهید. در هر صورت

اما رابین وقتی تازه ازدواج کرده بودیم اتاق فوق‌العاده‌ای داشت و ما کاملاً به آن پایبند بودیم. آیا این عبارت، خنده‌داری نیست؟ کاملاً به آن پایبند بودیم. و به همین دلیل است که ما هرگز عصبانی به خواب نرفتیم هرگز.

و چندین بار پیش آمد که ساعت یک بامداد مرا بیدار کرد و گفت، خوابم نمی‌برد. ما هنوز به این موضوع رسیدگی نکرده‌ایم. و من گفتم، رابین، اولین کلاس من ساعت ۷:۳۰ است. زبان یونانی است

من واقعاً به خوابم نیاز دارم. او می‌رود، من اهمیتی نمی‌دهم. ما با هم قرار گذاشتیم، و تو خوابیدی، و قرار است بیدار شوی، و ما قرار است با این موضوع کنار بیاییم

ما تا ساعت ۲:۳۳ بامداد بحث‌های زیادی داشتیم. آن روزها همیشه روزهای خوشی در یونان بودند، چون ما فقط یک مهمانی یونانی داشتیم یا بازی می‌کردیم یا چیزی شبیه به این، چون من خیلی خسته بودم. این یک سیاست فوق‌العاده بود که باعث شد یک ازدواج سالم داشته باشیم، چون ما اجازه نمی‌دادیم خشم یا رنجش فروکش کند.

و ما همیشه وقتی کارمان تمام می‌شد همدیگر را می‌بوسیدیم. و وقتی عصبانی هستید، انجام این کار واقعاً سخت است، اینطور نیست؟ و اگر از دست همسران عصبانی باشید و برای شب بخیر گفتن به او ببوسید، همیشه متوجه می‌شوند. بله، بله، هنوز کارمان تمام نشده است.

خب، فکر می‌کنم به جایی هست، اما باید فوراً بهش رسیدگی بشه. متوجه شدم که چند تا یادداشت دیگه هم دارم. بذار برم و این یکی رو تموم کنم.

زیرا پارسایی باید از پارسایی فریسیان فراتر رود، و دعوت خدا برای اطاعت عمیق باید تا خشم ما گسترش یابد. پاسخ، آشتی فوری است، اینطور نیست؟ و این همان چیزی است که ۲۳ به دست می‌دهد. اساساً، چند مثال وجود دارد، اما همه آنها یک کار را انجام می‌دهند.

کلید خشم، آشتی فوری است. آیه‌ای که نقل کردیم و به آن اشاره کردیم، افسسیان ۴:۲۶ است. نگذارید خشم‌تان غروب کند.

به شیطان فرصتی ندهید. خشم تنها یکی از آن دعوت‌های بزرگ و گسترده به شیطان است. بنابراین، او دو مثال از این نکته، یعنی نکته آشتی فوری، دارد.

آیه ۲۳. بنابراین، اگر هدیه خود را به قربانگاه تقدیم می‌کنی، و به یاد داری که در آن زمان هنوز قربانگاه‌هایی وجود داشت، و هنوز به یاد داری که برادر یا خواهرت از تو شکایتی دارد، هدیه خود را همانجا جلوی قربانگاه بگذار. اول برو و با آنها آشتی کن، و سپس هدیه خود را تقدیم کن.

اگر به کسی آسیب رسانده‌اید، مسئولیت آشتی دادن با کیست؟ این وظیفه شماست. و سپس متن موازی دیگر این است که اگر با برادر یا خواهری مشکلی دارید، بروید و آشتی کنید. بنابراین، من هنوز این خطبه را به یاد دارم.

من موعظه نکردم. کس دیگری این کار را کرد. اگر رابطه‌ای به هم خورده باشد، مسئولیت شروع آشتی با کیست؟ با شماست. فرقی نمی‌کند که شما این کار را انجام داده باشید یا کسی که آزرده خاطر شده باشد. این مسئولیت شماست.

آخ. خیلی سخته، نه؟ واقعاً سخته. من وقتی کشیش بودم، دو نفر رو شفاهی از کلیسا بیرون انداختم.

یکی از آنها، آن مرد، از مثالی که شخص دیگری از کلیسا به من داده بود خوشش نیامد. او بعد از کلیسا پیش من آمد و فریاد می‌زد، واقعاً سر من داد می‌زد که این شخص دیگر چقدر به خاطر مثالی که او به من داده بود، بد بوده است. من نتوانستم او را آرام کنم، بنابراین او را به زور از کلیسا بیرون کردم. مورد دیگر موقعیت بسیار جالبی بود که یک بازدیدکننده آمد و بعداً پیش من آمد و پرسید، آیا به انضباط کلیسا اعتقاد داری؟ من گفتم، خب، او حتماً از آن کلیسایی است که عاشق انضباط کلیسا است، همان کلیسایی که در موردش به شما گفتم، و او به آمدن به اینجا فکر می‌کند.

عالیه. می‌خواد بدونونه که آیا قراره تنبیه کلیسایی انجام بدیم یا نه. گفتم: «خب، آره، ما دوست نداریم، اما یه کم در موردش صحبت کردم.»

خب، کاملاً دلم برایش تنگ شده بود. او گفت: «خب، کلیسا باید تو را به خاطر آن موعظه تنبیه کند.» من گفتم: «واقعاً؟» او گفت: «بله، شما گفتید که ما چه فرد درخواست کرده باشد چه نه، بخشش را می‌پذیریم، و این کاملاً اشتباه است.»

شما هرگز تا زمانی که آن شخص نیاید، بخشش نمی‌کنید، و او در حالی که التماس می‌کرد و برای بخشش سینه خیز می‌رفت، گفت. من به او نگاه کردم و رفتم، واقعاً؟ پس شما حاضرید عیسی را روی صلیب تنبیه کلیسایی کنید؟ او از این خوشش نیامد و شروع کرد، نه خشونت، اما خیلی عصبانی شد، و گفت، خب، تو باید مرا ببخشی، و من حتی درخواست بخشش هم نمی‌کنم. من گفتم، تو را می‌بخشم.

اشتباه می‌کنی. طرز فکر درست نیست. خب، تا حالا در مورد تعالیم فلانی چیزی شنیدی؟ و من تا حالا اسم یه کشیش تو ایندیانای رو هم نشنیده بودم.

گفتم، نه، قبلاً هرگز اسم او را نشنیده‌اید؟ و گفتم، و این کمکی نکرد، گفتم، اوه، آیا او رهبر فرقه شماست؟ و بالاخره گفتم، اسمش بیل است. گفتم، بیل، در از آن طرف است. برنگرد.

او گفت، من هیچ علاقه‌ای ندارم که تو سم خود را در این کلیسا بریزی. اگر زمانی بخواهی در مورد آموزه‌های کتاب مقدس صحبت کنی، خوشحال می‌شوم با تو صحبت کنم، اما ممکن است دیگر هرگز سم خود را در این کلیسا نریزی. او واقعاً عصبانی بود و هیچ تمایلی به آشتی فوری نداشت، و تا آنجا که به او مربوط می‌شد، همیشه مسئولیت آشتی با طرف مقابل است.

خیلی طول کشید تا اون داستان رو تعریف کنم، اما تا حالا همچین اتفاقی برات افتاده؟ من واقعاً اتفاقات خیلی عجیبی برام می‌افته. من آدم‌های عجیب و غریب رو جذب می‌کنم. چی می‌تونم بگم؟ متیو، نه اینکه هر کسی که باهاش در ارتباطم آدم‌های عجیبی باشه.

بله، موقعیت‌های من معمولاً خیلی حاد هستند. این مسئولیت ماست که سعی کنیم فوراً آشتی کنیم، اما چیزی که در این متن واقعاً قدرتمند است، و من آن را در بحث کنت هیوز، موعظه بالای کوه، خوانده‌ام، و آن را در جاهای دیگر هم دیده‌ام، اما جایی که من آن را خوانده‌ام، این است که کنت به ما یادآوری می‌کند وقتی عیسی این را گفت، کجا صحبت می‌کرد؟ خب، مکان سنتی موعظه بالای کوه، انتهای شمالی دریای جلیل است، درست است؟ همه قربانی‌های معبد کجا انجام می‌شوند؟ در اورشلیم، ۸۰ مایل است، یک پیاده‌روی سه روزه، و شما باید سامره را دور بزنید، درست است؟ و بنابراین، وقتی خودتان را در نظر بگیرید، او با جمعی از مردم در جلیل صحبت می‌کند، و می‌گوید، اگر در یک سفر سه روزه هستید، و حیوان خود را خریده‌اید، و آماده می‌شوید آن را بکشید، و به یاد می‌آورید که کسی چیزی علیه شما دارد، متوقف می‌شوید. من فکر می‌کنم کورال سوکسی، شما حیوان خود را می‌بندید.

من هرگز به این فکر نکرده بودم. تو فداکاری‌ات را از دست دادی. تو فداکاری‌ات را رها می‌کنی.

شما سه روز سفر می‌کنید. فرد مورد نظر را پیدا می‌کنید و با او آشتی می‌کنید و سپس سه روز برمی‌گردید و قربانی خود را تقدیم می‌کنید. آشتی برای خدا به همین اندازه مهم است و اینکه وقتی در زندگی مان تضاد رابطه‌ای وجود دارد، از حرکات ظاهری پرستش استفاده نکنیم.

حالا، ما قرار است در یک لحظه در مورد تمام مشکلات مرتبط با آن صحبت کنیم، اما این یک تصویر قدرتمند است، اینطور نیست؟ و روشی که من در زمان عهد جدید می‌گویم، زمانی که هیچ قربانی وجود ندارد، این است که اگر آماده می‌شوید تا یک عمل پرستش انجام دهید، سرودی بخوانید، نذری بدهید، به خواندن پاسخ دهید و موعظه کنید. اگر می‌دانید که کسی واقعاً با شما مشکلی دارد، این کار را نکنید متوقف شوید.

برو، آشتی کن و بعد برگرد. می‌توانی تصور کنی چه اتفاقی می‌افتد اگر بلند شوی و موعظه کنی و بگویی: «من... نمی‌توانم موعظه کنم. متأسفم.»

من به کسی آسیب رسانده‌ام، و انجام این عمل عبادی برای من گناه است. موعظه کردن برای من گناه است، بنابراین همه شما مرخص هستید. من باید بروم و به اختلافات رابطه‌ام رسیدگی کنم.

آهنگ جالبی همیشه. شرط می‌بندم که اون آهنگ رو یادشون می‌مونه. و به همین خاطر بخشی از برنامه هفتگی من اینه که، کسی... همیشه کسانی هستن که ازت خوششون نمیاد.

همینه که هست، اما آیا کسی هست که واقعاً او را رنجانده باشم؟ آیا حرف بی‌ملاحظه‌ای زده باشم؟ آیا عمل من به درستی اشتباه تفسیر شده باشد؟ منظورم این است که آیا می‌توانم بفهمم که آنها می‌توانند یک عمل را اشتباه تفسیر کنند؟ آیا کاری هست که باید انجام دهم؟ نمی‌گویم که این کار را کاملاً انجام دادم، اما بخشی از برنامه هفتگی من بود. برنامه من این بود... من خیلی خوش شانس بودم. به من 30 ساعت در هفته فرصت داده شد تا یک خطبه آماده کنم.

مسئولیت‌های خیلی کمی داشتم. بنابراین، چهارشنبه‌ها فقط روز تحقیق بود. پنجشنبه‌ها، نوشتن خطبه را شروع می‌کردم.

می‌توانستم تا حدود اواسط جمعه بنویسم، و بعد شروع به تمرین می‌کردم. در مرکز عبادت، یک موعظه را تمرین کردم. کلیسا می‌دانست که نباید برنامه‌ی دیگری در آنجا داشته باشد، و من تمام روز جمعه و بیشتر روز شنبه تمرین می‌کردم.

بچه‌های من همیشه می‌گفتند که من جمعه از در وارد می‌شدم و بعد از ظهر یکشنبه دوباره بیرون می‌آمدم چون این مسئولیت و شادی من بود. و بنابراین، بخشی از آن روال این است که، خب، قبل از شروع، اغلب آنقدر حرف می‌زنم که به کسی آسیب بزنم. من واقعاً شما را تشویق می‌کنم که همین کار را انجام دهید.

خب، این اولین مثال از تصاویر بود. حالا، یک توضیح مهم وجود دارد، و همه شما منتظر آن هستید، و مطمئنم که همه شما آن را می‌دانید. رومیان ۱۲، ۱۸.

تا جایی که به تو مربوط می‌شود، با همه مردم در صلح و صفا باش. به عبارت دیگر، روابط از هم پاشیده‌ای وجود دارند که قابل ترمیم نیستند. این مردی که به تو گفتم آنقدر از من متنفر است که سه بار پیش او رفتم.

گفتم، می‌دانی، احتمالاً الان به خاطر چیزهایی که یاد گرفته‌ام، کمی متفاوت‌تر عمل می‌کردم، اما اساساً گفتم، کاش گفته بودم، کاش نگفته بودم، به من بگو چه احساسی داری. کاش گفته بودم، به من بگو وقتی این کار را کردم یا وقتی این را گفتم چه احساسی داشتی. کمک کن بفهمم منظور چیست.

می‌خواهم احساسات را بشنوم. و من این کار را نکردم، اما گفتم، مگر چه کار کرده‌ام؟ و، می‌دانید، اگر بتوانم عذرخواهی می‌کنم. و ما این کار را سه بار انجام دادیم و کاملاً روشن شد که آشتی هرگز، هرگز، هرگز اتفاق نخواهد افتاد، زیرا او نمی‌خواست اجازه دهد این اتفاق بیفتد.

و بعد از سه بار، قبل از خوک شدن، مروارید شد. به آن قسمت خواهیم رسید. به عبارت دیگر، هیچ کاری از دست من بر نمی‌آید.

تا جایی که به من مربوط می‌شود، من هر کاری که به ذهنم می‌رسید انجام دادم تا با این فرد در صلح باشم و مجبور شدم از آن فاصله بگیرم. و با این پوست نازکی که دارم، هنوز هم من را آزار می‌دهد، اما کاری از دستم بر نمی‌آید. بنابراین، همه ما می‌دانیم که افرادی هستند که با ما آشتی نخواهند کرد، درست است؟ این طبیعت زندگی است.

و اگر شما یک مرجع معنوی باشید، تعداد بیشتری از مردم با شما آشتی نخواهند کرد زیرا نمی‌خواهند به آنها گفته شود چه کار کنند یا چگونه فکر کنند یا چگونه رفتار کنند یا چگونه باید باشند. شما واقعاً با گفتن چیزی اشتباه یا با گفتن آن به روش اشتباه، مردم را آزرده خاطر خواهید کرد و آنها می‌خواهند آزرده خاطر شوند. خشم انرژی خاص خود را به همراه دارد، اینطور نیست؟ و خودش را تقویت می‌کند.

تقریباً مثل یک انرژی پاک نهایی است، چون خشم فقط شما را عصبانی‌تر می‌کند، و به هیچ ورودی دیگری نیاز ندارد. خودش سوخت خودش را تامین می‌کند، و افرادی هستند که آن را دوست دارند.

آنها از احساسی که دارند خوششان می‌آید. این به آنها این حس را می‌دهد که من از تو بهترم. این حس را به آنها می‌دهد که من کنترل اوضاع را در دست دارم.

دلایل مختلف زیادی وجود دارد، اما آنها با هم سازگار نیستند. و شما باید از این که می‌دانید تمام تلاش خود را کرده‌اید، راضی باشید. می‌دانید، برای من و این یک نفر، ممکن است پنج سال دیگر طول بکشد. خداوند این را در قلبم قرار می‌دهد که بگویم، باشه، دوباره امتحان می‌کنم، اما خودم را سرزنش نمی‌کنم.

من منتظر می‌مانم تا پیام کاملاً واضحی از روح القدس دریافت کنم که قرار است من شروع کننده‌ی ارتباط باشم، چون هر بار که شروع کننده‌ی ارتباط هستم، اوضاع بدتر می‌شود. اما این زندگی پشت تریبون است. بله.

من آن را با رفتن به آموزش کتاب مقدس و رفتن به سمینار تعریف می‌کنم. نه، سمینار است؟ کجاست مت؟ آن که در مورد بخشش است کجاست؟ این یک سمینار است. و این یک مشاور است که زندگی ما را تغییر داد.

بعد از تمام رنج و عذابی که از خدمت مذهبی کشیده بودیم، اساساً به کنفرانسی برای کشیشان مورد آزار و برگزار Campus Crusade for Christ اذیت قرار گرفته رفتیم. این کنفرانس در کانادا و توسط سازمان شده بود. و آنها متخصصان مختلفی را برای صحبت در مورد مسائل مختلف آورده بودند.

و او درباره بخشش صحبت کرد. و این موضوع اساساً زندگی ما را تغییر داد. ما او را راضی کردیم که بیاید.

ما ویدیوی سمینار را برای آموزش کتاب مقدس فیلمبرداری کردیم. و کاری که او انجام می‌دهد، آخرین سخنرانی در سمینار است. و او می‌گوید، بخشش کار خودخواهانه‌ای است.

شما طرف مقابل را نمی‌بخشید. خودتان را می‌بخشید. و با بخشش، می‌گویید که من از تمام حقوق انتقام از این شخص صرف نظر می‌کنم.

باشه، پروردگارا، این در دست توست. من آنها را می‌بخشم. من از تمام حقوقشان صرف نظر می‌کنم.

مسئله این است که آیا طرف مقابل توبه کرده است؟ فکر می‌کنم منظورتان همین است. اگر توبه‌ای وجود داشته باشد، نموداری دارد. اگر توبه‌ای وجود داشته باشد، به این معنی نیست که همه چیز بی‌عیب و نقص است.

اعتماد در رابطه هنوز باید بازسازی شود. اما شما به آن سمت می‌روید. منظورم این است که آیا تا به حال در موقعیتی بوده‌اید که شخصی عذرخواهی کند، و شما هنوز هم کمی عصبانی باشید، و آنها شما را تعقیب کنند، مثلاً بگویند، هی، من عذرخواهی می‌کنم.

مشکلت چیه؟ تا حالا همچین چیزی داشتی؟ یه بار یکی از اعضای خانواده‌ام این کارو باهام کرد که خیلی اذیتم کرد. و هنوزم خیلی اذیتم می‌کرد. بعدش از دستم عصبانی شد.

چون گفتم، خب، می‌دانی، در این مرحله مطمئن نیستم که به تو اعتماد دارم. من تو را بخشیده‌ام. توبه‌ات را پذیرفته‌ام.

اما اعتماد باید بازسازی شود. مشکل زمانی پیش می‌آید که فرد توبه کند یا نکند. و در این صورت، پاسخ تعیین حد و مرز است.

شما باید بتوانید راحت بگویید: «این شخص توبه نخواهد کرد. هیچ رابطه‌ای وجود ندارد. من باید مرزهایی را تعیین کنم تا در امان باشم.»

و سوال شما را فراموش کرده‌ام، اما فکر می‌کنم جواب من همین بود. آیا جوابش را دادم؟ البته. بسیار خب.

این یک سمینار فوق‌العاده است، همه شما. شما باید هر رهبر کلیسای خود را مجبور کنید که او را به صندلی ببندد و مجبورش کند که در سمینار بخشش راه برود. چون به نظر من، شایعات، آسیب، درد، فقدان بخشش و فقدان آشتی، عامل اصلی از هم پاشیدن کلیساها هستند.

و این سمینار به شما کمک می‌کند تا با این موضوع کنار بیایید و آن را درک کنید. اما بخشش عملی فداکارانه است که او آموزش می‌دهد. این کاری است که شما برای خودتان انجام می‌دهید.

اینگونه است که شما آزاد می‌شوید. و سپس اینکه آیا رابطه‌ای وجود دارد یا خیر، بستگی به این دارد که آیا آنها توبه می‌کنند و آیا حاضرند کار سخت ایجاد اعتماد مجدد را انجام دهند. چیزی که من نمی‌خواهم برای همه شماست، و باز هم، این به ویژه در زمینه چینی بود.

ما کلی وقت صرف صحبت در این مورد کردیم. به خاطر روحیه ملی، روابط از هم پاشیده زیادی وجود دارد. زن و شوهر.

پورنوگرافی در فرهنگ چینی رواج زیادی دارد. واقعاً خیلی بیشتر از فرهنگ ما. و بنابراین این ماجرای آسیب درد و روابط از هم پاشیده به طور خاص در آنجا برجسته است.

اما مطمئنم همه جا هست. بعد از وقت استراحتمان حرف زدیم، نه؟ ببخشید. کمی زودتر برای ناهار می‌رویم.

بعضی افراد از آشتی کردن امتناع می‌کنند. بنابراین، شما باید از سخنان عیسی پیروی کنید تا جایی که احساس رهایی کنید. اگر همسرتان باشد، احتمالاً هرگز رهایی نخواهید یافت.

اگر فرزندان شما هستند، گاهی اوقات موقعیت‌هایی با فرزندان ما پیش می‌آید که اوضاع به هیچ وجه خوب پیش نمی‌رود و آنها به خاطر شهادتشان از کار مرخصی می‌گیرند. و شما مدام دعا می‌کنید و امیدوارید که آنها برگردند. نمی‌دانم چند بار به والدین گفته‌ام، ببینید، تازه بین دو نیمه است.

اون‌ها ۲۰ سالشونه. دارن سخت‌ترین تغییرات زندگیشون رو تجربه می‌کنن. آره، الان از ته دلت ازشون متنفرن.

این به این معنی نیست که قراره پنج سال دیگه ازت متنفر باشن. تازه بین دو نیمه‌ست. فقط دعا کن.

برمی‌گرده. برمی‌گرده. نظر یا سوال دیگه‌ای در مورد خشم دارید؟ خب، ببخشید. یه لحظه اینو از یادداشت‌هام جا انداختم.

یک مثال دوم هم هست، ۲۵ تا ۲۶. اوه، این هم از این. این تصویری از یک طرف گناهکار است که به اندازه کافی باهوش است که آشتی خارج از دادگاه را دنبال کند.

مسائل را سریع با طرف مقابلتان حل کنید. و فرض، و باز هم، کوارلز در این مورد واقعاً خوب عمل می‌کند و می‌گوید در این مورد خاص، به احتمال زیاد فرد می‌داند که اشتباه می‌کند و طرف مقابل درست می‌گوید و طرف مقابل در دادگاه پیروز خواهد شد. بنابراین، مسائل را سریع با طرف مقابلتان حل کنید.

داشت تو را به دادگاه می‌برد. این کار را تا وقتی که هنوز با هم هستید، در راه، در جاده، انجام دهید. و فوراً آشتی حاصل شد.

یا ممکن است مدعی‌ات تو را به قاضی بدهد و قاضی تو را به افسر بدهد و به زندان بیفتی. آمین، به تو می‌گویم، تا آخرین ریال را نپردازی، بیرون نخواهی آمد. پس فرض بر این است که کار اشتباهی انجام داده‌ای.

از شما به خاطر این کار شکایت شده است. و این فقط یک مدل رسیدگی فوری به امور است، تا جایی که به شما بستگی دارد. بسیار خب، نظری یا سوالی در مورد کل این موضوع دارید؟ نه، این مثال مربوط به یک دادگاه است.

آره. آره. آره. این می‌تونه مثال خوبی باشه.

این مثال خیلی خوبی میشه، نه؟ شما سر کلاس هستید، دارید درس میدید، و یه بچه داره خیلی نافرمانی میکنه. و یه بخشی از وجود ما فقط میخواد... یادمه یکی از معلم‌های مورد علاقه‌ام رو با اسم کوچیکش صدا زدیم. وای، دهنم رو چسب زدن؟ منظورم اینه که، واقعاً چسب زدن.

داشتیم لب‌هایم را لیس می‌زدیم چون می‌دیدم دارد چه کار می‌کند. داشتیم همه‌اش را خیس می‌کردم که نجسبدم. اما بهتر بود خانم ماریون می‌گفت، بیل، چرا این را گفتی؟ و جواب این بود، دوستت دارم.

من عاشق معلم‌هایم هستم. او مرا با اسم کوچکم صدا می‌زد، بنابراین فکر کردم که به عنوان یک ابراز محبت، باید او را با اسم کوچکش صدا بزنم. می‌دانید، او کاملاً اشتباه برداشت کرد.

او آن را به شکل کاملاً متفاوتی خواند. اما می‌دانید، من دوستانی دارم که ... من یک دوست دارم که معلم مغازه برای کلاس نهم است؛ آنها واقعاً اره می‌کردند، می‌دانید. و یک سری قوانین واقعی وجود دارد

او در یک منطقه واقعاً بد در اسپوکن تدریس می‌کند. می‌دانید، او یک بچه داشت که از اره رومیزی بد «استفاده می‌کرد، و او رفت تا او را اصلاح کند. بچه برگشت و گفت:» می‌توانم اخراجت کنم

منظورم این است که او نمی‌تواند. یک بچه می‌تواند یک داستان سر هم کند. او به طور نامناسبی به من دست زد و معلم رفته بود، درست است؟ و چالش، حتی در چنین موقعیتی، این است که، خب، امروز صبح چه اتفاقی افتاد؟ چرا این بچه اینقدر عصبانی به مدرسه آمد؟ شاید پدر الکی و معتاد به کوکائین او امروز صبح او را کتک زده و دوباره برای سیصدمین بار او را ترک کرده است.

و منظورم این است که همیشه این است که چه چیزی پشت خشم نهفته است؟ خشم به چه نوع آسیب درد و خطری اشاره دارد؟ و این، در صورت امکان، راهی بسیار مؤثرتر برای اداره یک مدرسه، اداره یک کلاس درس است. بله. اما به همین دلیل است که فکر می‌کنم همه شما را با چینی‌ها اشتباه می‌گیرم. متأسفم

اما این ... داستان دانش‌آموزی را که مرا به خاطر موعظه کردن این موضوع بخشید، برای شما تعریف می‌کنم. آیا من آن داستان را برای شما تعریف کردم؟ او حتماً در شانگهای بوده است. وقتی یکشنبه‌ی بعد این متن را موعظه کردم، یک بچه‌ی ۲۵ ساله در کلیسا، بچه‌ی مرتبی، یک مسیحی خوب و فداکار، من قلبش را می‌شناختم.

و قبل از اولین جلسه به سمت من آمد و گفت، فقط می‌خواهم بدانی، من تو را به خاطر موعظه هفته پیشت بخشیدم. خب، مگر تو تنها کسی نبودی که این را به او گفتم؟ تو بودی. باشه

فکر کردم انگلیسی بود. برای همین است که می‌گویم قسم خوردم که توانستم داستان را بدون مترجم تعریف کنم. به هر حال، این یک بخش سخت است چون انگار به محض اینکه به آن یارو که توی بزرگراه جلویم را گرفته احمق بگویم، می‌روم جهنم

به همین دلیل است که ما کل این کلاس را با صحبت در مورد چگونگی مدیریت زبان معرفی کردیم. و این شما هستید. عیسی از گفتار دراماتیک برای رساندن منظورش استفاده می‌کند. و در این مورد می‌گویم که اگر ما در مورد صدا زدن افراد به عنوان موری و راکا، و هر کلمه‌ای که می‌خواهید استفاده کنید، مشکلی داریم. بازنده

فکر می‌کنم باید به شکستگی‌های خودمان، به فساد معنوی خودمان نگاه کنیم و از خودمان پرسیم، چرا حاضرم در مورد یک نفر قضاوت کنم؟ چرا حاضرم اینطور پاسخ بدهم؟ بله، قرار است حرف‌های اشتباهی بزنم. قرار است درست یا نادرست پاسخ بدهم. زندگی یک سفر است

ما داریم این درس‌ها را یاد می‌گیریم. روزی، دیگر هیچ‌کس را بازنده نمی‌نامم. آنجا بهشت خواهد بود

اما این چه چیزی در من است؟ اوه، بله، این غرور است. این تکبر است. این من هستم که خودم را از شخص دیگری بالاتر می‌برم

بعدش، اون فقط یه پریوس می‌راند. بنابراین، به خوبی من نیست. من یه جیب می‌رانم

این یه شوخیه. کی اینجا پریوس داره؟ آره. راننده‌های پریوس بلاى جونم هستن.

متاسفم. تعداد زیادی راننده پریوس در پورتلند هستند که وارد لاین سرعت می‌شوند و با سرعت دو مایل در ساعت کمتر از سرعت مجاز حرکت می‌کنند. و هر وقت در آزادراه پورتلند انبوهی از ماشین‌ها را می‌بینید، معمولاً راننده پریوس است.

و اگر راننده پریوس نباشد، راننده سوپارو است. من هرگز ندیده‌ام که یک چارجر در لاین سرعت از سرعت مجاز کمتر برود. هرگز یک چارجر یا موستانگ یا بی‌امو ندیده‌ام.

همیشه یک پریوس است. این یکی از شوخی‌های همیشگی ماست. و من اصلاً نمی‌دانم چرا این را گفتم.

آره، چون می‌خوام از سرعت مجاز عبور کنم. آگه جریمه بشم، بالاخره جریمه می‌شم. باشه، حقمه.

وقتی تضادی وجود دارد و وقتی این میل وجود دارد، ما دوست داریم عصبانی شویم. اگر آنقدر دوست نداشتیم، اینقدر این کار را نمی‌کردیم. درست است؟ بله، باشه، خب، اگر من... و خب مواقعی هست که سعی می‌کنم به این موضوع پردازم.

مواقعی هست که به خشم خود نگاه می‌کنیم، به نحوه واکنش خود نگاه می‌کنیم، بی‌حس و حال، احمق، و می‌گوییم، اوه، چه چیزی در من وجود دارد که باعث این کار شده است؟ و شما از طریق حلقه‌های زنجیره به عقب برمی‌گردید، و به فقر روح می‌رسید و می‌گویید، اوه، من از آنها بهترم. من فکر می‌کنم از آنها بهترم. به خاطر نوع رانندگی آنها یا هر دلیل دیگری، فکر می‌کنم من بهترم، و اگر بخواهم حق دارم محدودیت سرعت را در پورتلند بشکنم.

می‌دونی، می‌تونی جاهای خالی رو خودت تو این مورد پر کنی. و خب، این فقط یه چیزه، آره، ما شکست می‌خوریم، ما عصبانی می‌شیم، اما اونا عصبانی می‌شن، این عصبانیت نشونه یه مشکل عمیق‌تره، اینکه یه خطری وجود داره، خطر فیزیکی، یا خطری از اهمیت، یا خطری، می‌دونی، هرچی. و ما باید برگردیم به زنجیره طلایی و باهاش کنار بیایم.

و این یعنی اگر من و شما واقعاً بدانیم که قبل از مسیح چه کسی بوده‌ایم، آنگاه خیلی راحت‌تر می‌توانیم با فروتنی و تواضع به طرف مقابل بگوییم، چه چیزی گفتم که تو را آزرده خاطر کرد؟ به من بگو چه احساسی داشتی. مرا در جریان آن قرار بده. و در واقع حق با توست.

من بدتر از آن چیزی هستم که فکر می‌کنید. وقتی به آن مرحله رسیدید، به من اطلاع دهید. من آنجا نیستم.

اما این کاری است که ما باید انجام دهیم. این کار سختی است. در واقع، برخی از مفسران به این موضوع می‌پردازند که چرا او با خشم شروع کرد. شاید به این دلیل باشد که خشم جهانی‌ترین و خطرناک‌ترین احساس است.

نمی‌دانم این درست است یا نه، اما فکر کردن به آن جالب است. به هر حال، صحبت خیلی طولانی شد. بیایید کمی استراحت کنیم.

بعد از نهار، حدود ساعت ۱:۳۰، به اینجا برمی‌گردیم و سپس به بررسی سایر اعمال نیک و درستکاری می‌پردازیم. پس می‌بینمت.

این دکتر بیل مانس است که در حال تدریس در مورد موعظه بالای کوه می‌باشد. این جلسه ششم در مورد متی ۵:۲۱ و پس از آن، اعمال نیک و درستکاری، بخش ۱ است.